

فلسفہٴ سیاسی ماکیاولی

-
- سرشناسه: دل لوكزه، فيليپو، ۱۹۶۹ - م.
عنوان و نام پديدآور: فلسفه سياسي ما كياولي/فليپو دل لوكزه: ترجمه فؤاد حبيبي و امين كرمي.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهري: ۳۵۹ ص.
شابك: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۴۴۱-۴
وضعيت فهرست‌نويسي: فيبا
يادداشت: عنوان اصلي: The political philosophy of Niccolò Machiavelli.
يادداشت: كتابنامه.
يادداشت: نمايه.
موضوع: ما كياولي، نيكولو، ۱۴۶۹-۱۵۲۷ م.
Machiavelli, Niccolò
موضوع: ما كياولي، نيكولو، ۱۴۶۹-۱۵۲۷ م. - ديگاه‌هاي سياسي و اجتماعي
موضوع: Machiavelli, Niccolò -- Political and social views
موضوع: علوم سياسي - فلسفه
Political science -- Philosophy
شناسه افزوده: حبيبي، فؤاد، ۱۳۶۰ -، مترجم
شناسه افزوده: كرمي، امين، ۱۳۵۷ -، مترجم
رده‌بندي كنگره: ۱۳۹۷ م/۴۵۸ JC ۱۴۳
رده‌بندي ديويي: ۳۲۰/۱۰۹۲
شماره كتاب‌شناسي ملي: ۵۳۷۴۵۸۰
-

فلسفہ سیاسی ماکیاولی

فیلیپو دل لوتزہ

ترجمہ

فؤاد حبیبی و امین کرمی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Political Philosophy of Niccoló Machiavelli

Filippo Del Lucchese

Edinburgh University, 2015



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

* * *

فیلیپو دل لوكزه

فلسفه سیاسی ماکیاولی

ترجمه فؤاد حبیبی و امین کرمی

چاپ اول

۷۷۰ نسخه

۱۳۹۷

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۴ - ۴۴۱ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978-600-278-441-4

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

پیشگفتار مترجمان فارسی.....	۹
علایم اختصاری.....	۱۵
مقدمه.....	۱۷

بخش اول: سپیده‌دمان سرخ مدرنیته

۱. طوفان.....	۳۳
.....۱۴۹۴	۳۳
پس‌زمینه فرهنگی و سیاسی.....	۳۹
سال‌های منشی‌گری.....	۴۵

بخش دوم: قسمی فلسفه سیاسی

۲. فیلسوف.....	۵۵
حقیقت مؤثر.....	۵۵
طبیعی‌گرایی و فلسفه.....	۵۹
مفهوم زمان تاریخی.....	۶۷
ویرتو، بخت، ضرورت، اتفاق.....	۷۵

۹۵	۳. گفتارها درباره لیوی
۹۵	کتابی معماوار یا گیج‌کننده
۹۷	اورتی اوریچلاری و تألیف گفتارها
۱۰۱	انتخاب روشی غیرنظام‌مند
۱۰۴	تعارض اجتماعی
۱۱۳	امپراتوری، امپریالیسم و سلاح‌هایی از آن خویش
۱۲۲	دین
۱۳۷	۴. شهریار
۱۳۷	مردی از میان مردم با شهریار سخن می‌گوید
۱۴۸	روش شهریار: سیاست همچون قسمی علم؟
۱۵۳	امراستثنایی و مسئله شر
۱۵۷	شبحی بر فراز ایتالیا در پرواز است: شیخ والتینو
۱۶۸	یک تن، شمار قلیل و عامه مردم
۱۷۵	۵. تاریخ در مقام سیاست
۱۷۵	بازگشت به کار
۱۷۶	کاسترو و تچو
۱۷۹	تواریخ فلورانسی
۱۸۳	بحران در تفکر سیاسی ماکیاولی؟
۱۸۷	نیرنگ خیر مشترک
۱۹۹	روم و فلورانس: بحران به منزله اتفاق
۲۱۵	۶. جنگ در مقام قسمی هنر
۲۱۵	کاربست نظریه

بخش سوم: میراث، دریافت و نفوذ

۲۳۵	مقدمه بر بخش سوم
-----	------------------

۷. اقتدار، تعارض و خاستگاه دولت (سده‌های شانزدهم تا

- هجدهم)..... ۲۳۹
- فرانچسکو و توری و فرانچسکو گوئیتچاردینی ۲۳۹
- آلبریکو جنتیلی ۲۴۴
- لویی لوروئا و اینوسان ژانتیه ۲۴۵
- تومازو کامپانلا ۲۴۸
- فرانسیس بیکن ۲۵۱
- توماس هابز ۲۵۹
- جیمز هرینگتون ۲۶۶
- باروخ اسپینوزا ۲۷۳
- پی یر بل و آملو دو لا اوسه ۲۸۱
- فردریک دوم ۲۸۴
- شارل مونتسکیو ۲۸۹
- ژان ژاک روسو ۲۹۵
۸. ناسیونالیسم و تعارض طبقاتی (سده‌های نوزدهم تا بیستم)..... ۳۰۷
- گئورگ ویلهلم فریدریش هگل ۳۰۸
- یوهان گوتلیب فیشته ۳۱۱
- آنتونیو گرامشی ۳۱۴
- لئو اشتراوس ۳۱۹
- لویی آلتوسر ۳۲۴
- نتیجه‌گیری ۳۳۱
- گاهشمار ۳۳۵
- واژه‌نامه انگلیسی به فارسی ۳۳۹
- کتابنامه ۳۴۱
- نمایه ۳۵۳

پیشگفتار مترجمان فارسی

تحفه‌ای برای شما می‌فرستم که هرچند برای ادای دینی که به شما دارم کفایت نمی‌کند، بهترین چیزی است که نیکولو ماکیاولی به دوستان پیشکش می‌تواند کرد. همه آنچه را در طی سالیان دراز آموخته‌ام و از راه تجربه و مطالعه مداوم تاریخ اندوخته‌ام در این نوشته فراهم آورده‌ام. نه شما از من چیزی بیش از این چشم می‌توانید داشت و نه دیگران. پس نباید گله کنید که چرا هدیه‌ای گرانبهاتر از این پیشکش نمی‌کنم.

ماکیاولی^۱

نیکولو ماکیاولی، این بزرگ‌ترین قربانی فکری معجون استبداد، تعصب، جهل و سوءتفاهم، کیست و چه می‌گوید؟ آیا وقت آن نیامده است تا، نه برای حل «معمای ماکیاولی»، که برای مصاحبت با وی و درآوردن او (یا خویش؟) از «تنهایی» هم‌متی درخور به کار ببندیم؟ آیا می‌توان بدان امید داشت که ما مخاطبان وی، پس از سپری شدن صدها سال، تن به پذیرش هدیه گرانبهای وی دهیم، چنان‌که باید و بدون شکایت؟

۱. نیکولو ماکیاولی، گفتارها، ترجمه محمدحسن لطفی (تهران: خوارزمی، ۱۳۸۸)، چاپ دوم، ص ۳۱.

فیلیپو دل لورگزه، فیلسوف معاصر و هموطن ماکیاولی، قریب پانصد سال پس از درگذشت او، می‌کوشد در کتاب حاضر تصویری جامع – هرچند مقدماتی – از فلسفه‌ای عرضه دارد که چنان «رخداد»ی است که نه تنها در زمانه خویش بلکه هنوز هم دلالت‌های فکری و عملی آموزه‌های آن به درستی و به تمامی فهم نشده است. لیک مطلب مهمی که دل لورگزه با آن بحث خویش را می‌آغازد، و به پایان می‌رساند، چیزی نیست مگر «فراخوانی برای رهانیدن ماکیاولی» از قسمی تنهایی ناشی از آوار تفاسیر مختلف و هر دم رو به افزایش. اقدامی پارادوکسیکال که راه گریز خویش را در این تأکید مکرر می‌یابد که اثر حاضر، با ارائه تصویری کلی از گستردگی، بداعت و امروزی بودن ماکیاولی، و نگاهی به شماری از برجسته‌ترین تفاسیر از آرای او، مطلوبی ندارد مگر نشان دادن لزوم رجعت و تن در دادن به قرائت خود آثار ماکیاولی به مثابه بهترین راه گشودن باب مصاحبتی حقیقی با وی. اما چه نیازی است به صرف وقت برای مطالعه نویسنده‌ای متعلق به اوان مدرنیته؟ آن هم کسی که از قرار معلوم حرفی ندارد مگر «توجیه و سایل نیل به اهداف، به هر طریق ممکن»؟ در روزگار هژمونی جهانی فرم «دولت دموکراتیک» چه نکته جالب توجهی در آثار برجسته‌ترین نماینده سنت قدیمی و منسوخ ناصحان شریر ملوک خودکامه می‌توان یافت؟

آنچه کار دل لورگزه را متمایز می‌کند نه به چالش کشیدن این باور همگانی کاذب، یا معرفی قسمی ماکیاولی جمهوری خواه و دموکراتیک که با ذائقه زمانه متناسب باشد، یا حتی اقامه مدعای جذاب ارائه «تصویری حقیقی» از ماکیاولی، بلکه برانگیختن مخاطب به رجوع به خود آثار متفکر فلورانس است. اما خود این ضرورت به تمامی حس و فهم نمی‌شود مگر با برجسته ساختن برخی از دلایل برتری نظرگاه ماکیاولی بر رقبا و معاصر بودن وی با ما. به واقع، «تنهایی» ماکیاولی فقط در این نیست که وی نام گسستی است ناتمام

در فلسفه سیاسی که ستون‌های اصلی تفکر باستان، مسیحی و اومانیستی عصر رنسانس را به لرزه درمی‌آورد، بل او نماینده جریانی است «زیرزمینی» و انتقادی که با عروج مطلق‌گرایی، قراردادگرایی و بعدها لیبرالیسم، نیز، کماکان دستخوش سوءفهم و حتی انواع و اقسام طردگفتمانی قرار می‌گیرد. امری که از لزوم شناختی راستین و جدی از ماکیاولی حکایت می‌کند.

دل لوکزه نشان می‌دهد که نه تنها تحریف چهره ماکیاولی به دست دشمنان قدیمی وی خطایی است آشکار، که بسیاری از دفاعیات از وی نیز چندان با حیات و آثار فکری و عملی وی خوانایی ندارند. چرا که ماکیاولی نظریه و تجربه را در هم نمی‌آمیزد تا، چنان‌که برخی از هواداران وی اظهار می‌دارند، قسمی «علم سیاسی» تجربی بیافریند؛ همچنین کار نظری او صرفاً در مقام ارائه «تجربه‌ای فشرده‌شده» از امور پیشین عرضه نمی‌شود؛ حتی مسئله او نظریه‌ای نیست که صرفاً برای راهنمایی عمل بعدی نگاشته شده باشد؛ بل متون ماکیاولی خود بخشی از عمل متفکری است که در سرتاسر حیات خویش نمونه مجسم ترکیب بهبودیابنده تفکر و عمل است، امری که نمی‌توان آن را صرفاً به فصل معروف ۲۶ شهریار فروکاست. دل لوکزه در اثر حاضر نشان می‌دهد که گسست ماکیاولی صرفاً در نشان دادن گریزناپذیری جانبداری در هر گونه شناختی (و از جمله شناخت خود دل لوکزه از ماکیاولی) نیست، بل جایی است که او، با پیش‌دستی بر فلاسفه معاصر هم‌چون میگل اینسور و ژاک رانسیر، بر وجود و اهمیت لوگوسی خاص و انقلابی نزد پل‌ها تأکید می‌کند. دل لوکزه نشان می‌دهد که فقط شمار اندکی از متفکران بعدی، حتی در میان هواداران ماکیاولی، توانسته‌اند این برابری رادیکال انسان‌ها و موضع جانبدارانه او را درک کنند و بپذیرند: امری که پنبه تمامی تلاش‌های امروزین را برای تبدیل ماکیاولی به نمونه‌ای اولیه و کهن از قسمی آکادمیسین بی‌طرف و عینی‌گرا می‌زند.

فیلیپو دل لورگزه، در اثر حاضر، به تفصیل، و فراسوی مرزهای اثری مقدماتی، برخی از مهم‌ترین دغدغه‌های فکری و مفاهیم اساسی مورد استفاده ماکیاولی را، از قبیل رئالیسم، مونیسم، طبیعی‌گرایی، بخت، ویرتو، اتفاق، شانس، توپوس میلیشیا مدنی، مرکزیت شقاق و تعارض اجتماعی، حقیقت مؤثر و... به بحث می‌گذارد. کاری که از دو طریق بس مهم و کم‌نظیر انجام می‌گیرد: نخست، بررسی آثار برجسته ماکیاولی، شامل گفتارها، شهریار، تواریخ فلورانس، و هنر جنگ، در پرتو مضامین و مسائلی که در بخش ابتدایی مطرح می‌شوند؛ و در ثانی، بررسی تأثیرگذاری و چگونگی دریافت ماکیاولی در سنت فلسفه مدرن و معاصر غرب. دو طریقی که هر دو بر بستر مطالعه زمینه‌های تاریخی و سیاسی فلورانس، ایتالیایی و اروپایی این جدال‌های نظری انجام می‌گیرد.

دل لورگزه از فلسفه‌ای سیاسی پرده برمی‌دارد که، برخلاف برخی داعیه‌های منتقدان، واجد اصول منسجمی است که در طول زمان به صورتی بازاندیشانه جرح، تعدیل و تکمیل شده‌اند. فی‌المثل، ماکیاولی، که در گفتارها تعارض‌های سیاسی را بر تعارض‌های اقتصادی ترجیح می‌دهد، در تواریخ فلورانس اهمیتی هم‌ارز به نوع اخیر از تعارض‌ها عطا می‌کند و گامی دیگر برای گسست از پیشینیان و دریافت وجه تولید در حال انکشاف سرمایه‌داری برمی‌دارد. فلسفه‌ای سیاسی که جانبداری در شناخت را نه تنها در تقدیم‌نامه شهریار توجیه می‌کند، بل، ضمن ذکر خطابه سخنگوی بی‌نام و نشان و پلبین قیام چومپی در تواریخ، از برتری چنین شناختی در مقابل خطابه‌های ایدئولوژیک بزرگان فلورانس دفاع می‌کند. فلسفه‌ای که، برخلاف قرائت‌های ساده‌دلانه دموکراتیک، اهمیت همزمان دِموس (δημος) و کراتوس (Κράτος) را درمی‌یابد و دموکراسی را نه لقبی برای نوعی از حکومت، که آن را در حکم هرگونه تجلی پویای میل پلب‌ها به نپذیرفتن سلطه، یا همان میل به رهایی،

می‌داند. فلسفه‌ای سیاسی که، برخلاف بسیاری از مکاتب پیش و پس از خویش، تن به فیتیش «خیر مشترک» نمی‌دهد، وجود همیشه‌حاضر وضع طبیعی را چون وجه پنهان، وقیح و حتی پشتیبان وضع مدنی هویدا می‌سازد، و نه فقط به تفصیل از قسمی «انباشت اولیه سیاسی» سخن می‌گوید، بلکه حاوی نطفه‌های بحث مبسوط انباشت به اصطلاح اولیه سرمایه نیز است. تفکری که نه فقط اخلاق و دین، که امر نظامی را نیز سیاسی می‌کند تا نشان دهد چه میزان، در مقابل دوگانه زور و نیرنگ، مجهز شدن به «سلاح خویش» و «عدالت مبتنی بر میل رهایی طلبانه مردم» تنها امکان پایداری در مقابل فساد طبیعی امور جهان، از جمله فرم ساکن و ایستای دولت، است. لذا پس از همسخن شدن با دل لوکزه، عاجل‌ترین کار آن است که، بی‌هیچ گله‌ای، و در کمال قدردانی، این تحفه گرانبها را که کماکان ما را از فراز سده‌ها خطاب قرار می‌دهد پذیرا شویم. متونی که از ارزشمندترین تارهای اندیشه و تجربه، تفکر و عمل، بافته شده‌اند و در تمامی سطور آن رد پای فلسفه‌ای نهفته است که، ذیل شرط سیاست، فلسفه غالب را و، به تاسی از فلسفه‌ای انتقادی، سیاست موجود را به پرسش می‌کشد و راهی بکر به سوی شناخت انسان، جامعه و تاریخ می‌گشاید، به این امید که نه فقط حقیقت را فراچنگ آوریم بلکه آن را به وبرتویی کارگر و مؤثر در راه «رهانیدن» جهانی بدل سازیم که در حال سقوطی مهلک به ورطه بی‌بازگشت بدیل بربریت است. چرا که، به گفته پترارک، یگانه راه رهایی آن است که «ورتو، در برابر شور و شر، سلاح برگیرد و نبرد را به سر آرد».^۱

۱. نیکولو ماکیاولی، شهریار، ترجمه داریوش آشوری (تهران: آگه، ۱۳۹۴)، چاپ پنجم، ص ۱۹۸.

علایم اختصاری

در کتاب حاضر، نویسنده برای ارجاع به برخی آثار ماکیاولی، به زبان انگلیسی، از منابعی بهره گرفته است که در سرتاسر متن با علامت‌های اختصاری ذیل مشخص شده‌اند:

- AW* Machiavelli, Niccolo, *Art of War*, ed., trans. and with a commentary by Christopher Lynch (Chicago: University of Chicago Press, 2003).
- D* Machiavelli, Niccolo, *Discourses on Livy*, trans. Harvey C. Mansfield and Nathan Tarcov (Chicago and London: University of Chicago Press, 1996).
- FH* Machiavelli, Niccolo, *Florentine Histories*, New translation by Laura F. Banfield and Harvey C. Mansfield (Chicago: University of Chicago Press, 1988).
- P* Machiavelli, Niccolo, *The Prince*, translated and with an introduction by Harvey C. Mansfield (Chicago: University of Chicago Press, 1985).

مقدمه

داستان شماره ۸۴ از مجموعه داستان‌های نووئینو،^۱ مهم‌ترین مجموعه داستان‌های کوتاه [ایتالیایی] پیش از دکامرون اثر جووانی بوکاتچو، مقابله میان فرمانده رومی آتزلینوی سوم با فردریک دوم، پادشاه امپراتوری مقدس روم، را روایت می‌کند:

آمده است که چه سان یک روز که آتزلینو با امپراتور و ملازمانشان سوار بر اسب بودند، آن دو ستیزه‌ای به راه انداختند بر سر این که چه کسی شمشیر بهتری دارد. امپراتور شمشیرش را از نیام بیرون کشید، شمشیر به طرزی باشکوه آراسته به طلا و سنگ‌های گرانبها بود. در آن هنگام، عالیجناب^۲ آتزلینو گفت: این شمشیر بسیار بزرگ و خوبی است، اما شمشیر من به مراتب بهتر است. و شمشیر خود را بیرون کشید. [بلافاصله] پس از وی ششصد نفر از شوالیه‌های همراهش همگی شمشیرهای خود را بیرون کشیدند. هنگامی که امپراتور شمشیرهایشان را دید، گفت شمشیر آتزلینو بهتر است.^(۱)

در میانه ستیزه‌ی خشن و بی‌رحمانه بین گولف‌ها و گیبیلین‌ها – ستیزه‌ای

1. *Novellino* 2. *Messer*

به‌غایت مهم در اواخر قرون وسطی و اوایل تاریخ مدرن ایتالیا و اروپا - لرد فئودال آتزلینو به امپراتور پیامی صریح و روشن می‌دهد: افتخارات، شهرت، نجیب‌زادگی، و زیبایی در نهایت به [عامل تعیین‌کننده] زور متکی‌اند. نه طلا بلکه سربازانِ شایسته واجد اهمیت‌اند، زیرا سربازان شایسته طلا را خواهند یافت، اما عکس آن صدق نمی‌کند.

این قصه کوتاه، با همه سادگی‌اش، به‌خوبی مفهومی را تلخیص می‌کند که قرائتمان از ماکیاولی را در این کتاب هدایت می‌کند: «رنالیسم». ماکیاولی را، از هنگام مرگش، به سبب بدبینی، عدم اخلاق‌گرایی و تأثیرش در به فساد کشیدن اذهان و منحرف ساختن مردم از دریافتی درست، اخلاقی و صادقانه از سیاست به سمت دریافتی فاسد و غیراخلاقی از خودخواهی به بهای [منافع] دیگران نکوهش کرده‌اند. به‌رغم وجود نهضتی موازی که، از سده شانزدهم به بعد، در جهت تقویم مجدد تصویری راستین از تفکر ماکیاولی تلاش کرده است، باز هم، در زبان روزمره، «ماکیاولین» معرف شخصیتی است خبیث، خیانت‌پیشه، بی‌ایمان و عهدشکن، کسی که تن به قواعد مشترک همگانی سیاست نمی‌دهد، فردی بیگانه [به نسبت این قواعد]، خائن و موجودی شر.

تلاش من در این کتاب دفاع از ماکیاولی در برابر این اتهامات نیست. بسیاری این کار را پیش‌تر انجام داده‌اند، بسی بهتر از آنچه من بتوانم. وانگهی، فکر می‌کنم که تمرکز بر رنالیسم ماکیاولی به تغییر کانون مسئله در مسیر درست یاری می‌رساند: محل بحث، در تفکر ماکیاولی، بیش از آن‌که بدیل اخلاق‌مداری و اخلاق‌ستیزی باشد، ادراک واقعیت است که بر تصور ما از انسان‌ها، جامعه و سیاست اثر می‌گذارد. فرمانروایان مدت‌ها پیش از انتشار شهریار ماکیاولی به قدر کفایت می‌دانستند چگونه غیراخلاقی باشند. ماکیاولی به آن‌ها چیزی نیاموخته بود که خود پیش‌تر ندانسته باشند. یا [حتی] اگر وی چنین کرده باشد، آن را از واقعیت

سیاسی‌ای یاد گرفته که، توأمأ هم در دوره خود و هم در گذشته، نظاره کرده است.

رنالیسم، بدین معنا، دلالت دارد بر سخن گفتن از انسان‌ها چنان‌که هستند، نه چنان‌که باید باشند، زیرا [در ساحت نظریه و پژوهش] هر آرزویی برای تبدیل شر به خیر موضوعی برای کیمیاگری خواهد بود تا تفکر سیاسی. به زعم ما کیاولی، این بدان معنا نیست که بُعدی عینی و طبیعی از بشریت به طرزی انعطاف‌ناپذیر عمل انسان‌ها را در تاریخ تعیین می‌بخشد. به عکس، این بدان معناست که تاریخ از رهگذر علت‌ها انکشاف می‌یابد، و این علت‌ها توأمأ هم به بُعد طبیعی و هم به بُعد اجتماعی و سیاسی عمل انسان‌ها وابسته‌اند، ابعادی که به شدت در هم تنیده شده‌اند. نظریه‌پرداز سیاسی، به جای موعظه در باب جهانی بهتر، باید آن علت‌ها را دریابد، اثرگذاری و عملشان را تشریح کند، و چگونگی ابغای نقش را در جهان مزبور پیشنهاد دهد – جهانی که در آن ضرورت علی‌رانه به منزله سلسله‌ای ایستا و صلب از رویدادهای زنجیروار، بلکه باید به منزله میدانی پویا و سیال از اتفاقات^۱ و نیروهای تأثیرگذار بر یکدیگر فهم کرد.

اگرچه این کتابی است درباره تاریخ تفکر سیاسی، پس می‌توان و باید آن را از دریچه نظریه سیاسی نیز قرائت کرد. در واقع، ما کیاولی تنها یکی از مهم‌ترین متفکران سیاسی اوان سنت مدرن اروپایی – و چنان‌که اغلب گفته می‌شود مبدع علم سیاسی – نیست. او نخستین نویسنده‌ای است که مسئله سیاست را در فرمی جدید مطرح می‌کند، فرمی که امروزه همچنان با ما در ارتباط است، صرف‌نظر از این‌که چه میزان از تفکر وی یا چه

۱. occasion: این واژه در سرتاسر کتاب به‌وفور تکرار شده است و مقصود نویسنده از آن گشایش امکانی کاملاً اتفاقی است که تن به نظم جاری امور نمی‌دهد، این واژه در بطن خود معنای فرصت را نیز مقدر دارد، فرصتی که باید بدان چنگ زد و آن را از کف نداد.

تعداد از مسائل مد نظر وی کماکان به صورت مستقیم یا غیرمستقیم به ما مربوط می‌شوند (و [صد البته] شمار زیادی از آن‌ها مربوط هستند). علاوه بر این، ماکیاولی، از خلال اثر خویش، رویکردی انقلابی را در قبال تفسیر و ادراک رابطه مابین شناخت تاریخ و خود نظریه به نمایش می‌گذارد.

از یک طرف، نظریه برای ماکیاولی فقط به شرطی معنا دار است که از آسمان انتزاعی ایده‌ها بر زمین بُعد بالفعل حیات بشری و انسان‌های حی و حاضر در زمان و مکانی خاص پایین آورده شود. [زیرا] هیچ پیشرفتی در یادگیری روی نمی‌دهد اگر ادراکی منسجم و متقن از تاریخ وجود نداشته باشد، از این‌که چگونه اوضاع و احوالی مشابه می‌تواند یا نمی‌تواند برون‌دادهایی مشابه تولید کند، از این‌که چه سان قواعد - هر قدر هم که این مفهوم بتواند نزد ماکیاولی مفهومی سیال و فزّار باشد - همواره واجد استثنائاتی هستند که ادراکشان، گرچه از بین برنده خود قاعده نیست، کمابیش فهمان از آن قواعد را غنا می‌بخشد. از طرف دیگر، تاریخ‌نگاری خوانشی حثی از وقایع، روایتی بی‌طرفانه از چگونگی وقوع اتفاقات، و انباشتی بی‌غرضانه از شناختی فاضلانه و غیرانتقادی نیست. به زعم ماکیاولی، شناخت تاریخ فقط هنگامی می‌تواند اثربخش باشد که تحت راهبری قسمی کنجکاو و جانبدارانه و انتقادی انجام گیرد، هنگامی که به واسطه مسائلی برانگیخته شود که به صورت ملموس و انضمامی بر زندگی مردم اثرگذارند. نزد ماکیاولی، سیاست نقطه تلاقی این دو برداشت از تاریخ‌نگاری و نظریه است.

بدین معنا، سیاست همچنین چالشی است در برابر این مدعا که نویسندگان، نظریات، و تفکرات [مختلف] را باید درون مرزهای رشته خودشان مطالعه و بررسی کرد. ماکیاولی معرف یکی از قوی‌ترین پادزهرها علیه این دریافت فاقد بصیرت و زیانبار از شناخت است،

دریافتی که عمدتاً بر ایده‌های منسوخ و نابجا در باب یادگیری و آموزش مبتنا دارد. از نظر ما کیاولی، در غیاب ادراکی از تاریخ هیچ نظریه‌ای در کار نیست، و، به زعم وی، در غیاب نظریه نیز هیچ شناختی از تاریخ. ما کیاولی این [آموزه] را از منابع و مراجع باستانی خویش یاد گرفته است؛ ما نیز می‌توانیم آن را از مدرنیته تفکر او یاد بگیریم.

بدین سان، پرسش قدیمی آیا ما کیاولی «دانشمند»ی سیاسی است یا یک سیاستمدار - پرسشی که خود از دغدغه‌های مربوط به رشته سیاست سر برآورده است تا رویکردی جدی به تفکر نویسنده - یکسره محو می‌شود. اگر مراد از «رویکرد علمی» نگرشی مرتبط با قسمی ادراک باشد که مبنایی را برای عمل، و «ابزارهایی» فکری را برای فهم و کنش در چارچوب واقعیت برپا می‌کند، صد البته که ما کیاولی دانشمندی سیاسی است و نه صرفاً سیاستمدار. بالعکس، اگر مراد نگرشی تحلیلی، مقید در چارچوب زبانی خشک و رسمی، مقولاتی صلب، و مجموعه ویژه‌ای از مسائل و موضوعات «تکنیکی» باشد، آن‌گاه بی‌تردید ما کیاولی دانشمند محسوب نمی‌شود.

با این حال، اتخاذ رویکردی معنادار و حاکی از توجه به آثار وی دقیقاً آشکار می‌سازد که، از نظر ما کیاولی، هیچ شناخت راستینی در غیاب سیاست، و هیچ سیاستی در غیاب بررسی عمیق تاریخ نمی‌تواند وجود داشته باشد. [بدین طریق] در پی ارائه راه‌حلی شکاکانه نیستیم، و نمی‌کوشم رضایت دانش‌پژوهانی را جلب کنم که از هر یک از این مواضع [مجزای آکادمیک] حمایت می‌کنند. در واقع، هر دو دسته از دانش‌پژوهان احتمالاً قرائت مرا از ما کیاولی تا اندازه‌ای ناقص و نابسند خواهند یافت. این دقیقاً همان چیزی است که از ما کیاولی یاد گرفته‌ام: هر قرائتی همواره ناقص و جانبدارانه است. هیچ ناظری نمی‌تواند ادعا کند بی‌طرف و بیرون از میدان مسائلی است که ما کیاولی خاطر نشان می‌سازد. برعکس، ما بالضروره درون این میدان، توأمأ در مقام بخشی از مسئله و بخشی از

راه‌حل، قرار داریم، به همان طریقی که ماکیاولی می‌کوشید تا توأمأ ادراک بحران و راه‌حل آن را، به طور مبسوط، در بطن بحران ایتالیا و اروپای عنفوان دوران مدرن شرح دهد.

سوگیری قرائت من همچنین بر روش‌شناسی و، به‌ویژه، استفاده‌ام از منابع ثانویه نیز اثر می‌گذارد. خواننده، در یک اثر مقدماتی و معارفه‌ای (فرضاً) بی‌طرفانه، انتظار دستیابی به توضیحی جامع و کامل از دست‌کم مکاتب تفسیری تاریخ‌نگارانه مهم خواهد داشت. من به‌رغم خطر اغفال این خواننده بالقوه، که علاقه‌مند به فصلی از یک کتاب راهنمای خوب یا جستاری شبه‌ویکی‌پدیایی با داده‌هایی متن‌تر است، تصمیم گرفته‌ام که چنین رویکردی را اتخاذ نکنم. سوگیری قرائت من از ماکیاولی همچنین موجب قسمی سوگیری در پرداختن به منابع ثانویه نیز می‌شود. مسلماً مکاتب عمده و منابع ثانویه‌ای که بدان‌ها ارجاع داده‌ام در پس‌زمینه قرار دارند و عنداللزوم برای ادراک و دریافت آن جنبه‌هایی از فلسفه ماکیاولی که محوری قلمداد می‌کنم بدان‌ها اشاره شده است. با وجود این، آن‌ها را ضرورتاً به پیش‌زمینه نمی‌آورم، [به‌ویژه] اگر آن منابع و مکاتب این مضامین [و جنبه‌ها] را محوری تلقی نکنند.

یکی از مهم‌ترین نمونه‌ها از این نظر مکتب بسیار متنفذ و قدرتمند «کمبریج» است.^(۲) مکتبی که عمدتاً دلمشغول ماهیت بلاغی آثار ماکیاولی است و، فی‌المثل، تمرکز مبسوطی بر تلقی ماکیاولی از مبارزه اجتماعی و تعارض سیاسی ندارد - مضمونی که از دیدگاه من شایان بالاترین میزان توجه است. به همین دلیل، اشتغال من به مکتب کمبریج در این اثر مقدماتی فاقد جایگاهی اساسی است. به بیانی روشن‌تر، و به عبارتی دیگر، من در این کتاب صرفاً موضوعات را از آن رو به بحث نمی‌گذارم که مفسران برجسته و بسیار متنفذ ماکیاولی از آن‌ها بحث کرده‌اند، بلکه تفاسیر این دانش‌پژوهان را [صرفاً] هنگامی مورد بحث

قرار می‌دهم که به مضامینی می‌پردازند که آن‌ها را برای فهم ماکیاولی تعیین‌کننده به حساب می‌آورم.

پیشنهادی که می‌توانم به خوانندهٔ این کتاب، به‌خصوص به دانشجویان، دهم آن است که هرچه زودتر شروع کنند به خواندن اصل آثار ماکیاولی. همان‌گونه که ایتالو کالوینو در متنی که چندان هم نمی‌توان توصیه کرد خاطر نشان می‌سازد، «هیچ کتابی که راجع به کتابی [دیگر] صحبت می‌کند چیزی بیش از [مطالب] کتاب مورد بحث نمی‌گوید».^(۳) این باید همان چیزی باشد که مدارس و دانشگاه‌ها «باید» در فهم آن به ما کمک کنند. سخن کالوینو حقیقتی است تلخ برای آن‌ها که در دانشگاه‌ها تدریس می‌کنند و بنابراین به منظور حفظ جایگاه خود در مقام مدرس و پژوهشگر باید دست به چاپ و نشر اثر بزنند. [البته] من خوشبختانه قرائت‌های مقدماتی و منابع ثانویه‌ای را به یاد دارم که با پرتو افکندن بر صفحات فوق‌العاده دشوار [آثار]، فی‌المثل، نویسندگانی از قبیل ارسطو و اسپینوزا، دکارت و هگل یاری‌ام کرده‌اند. با این وصف، این یک حقیقت است: ماکیاولی همانند تمامی آن‌ها، کماکان با طراوت و سرزندگی، از جانب خویش لب به سخن می‌گشاید.^(۴)

این امر همچنین به مسئله‌ای اشاره می‌کند که من حساسیت بسیاری به آن دارم: ضرورت گوش سپردن به صدای نویسنده. اثری مقدماتی و معارفه‌ای، همانند کتاب پیش‌رو، نباید جایگزینی برای پرداختن مستقیم به خود متن نویسنده باشد. اگر خواننده واقعاً می‌خواهد روح [کلام] نویسنده را فراچنگ آورد، چنین پرداخت و مشغولیتی نه یک گزینه که یک ضرورت است. از این رو، از نقل قول‌های مستقیم از متن ماکیاولی و، در بخش آخر، از آثار مفسران او استفاده‌ای گسترده می‌کنم. خوانندگان امروزین احتمالاً نثر ماکیاولی را دشوار می‌یابند. بگذارید بی‌درنگ آن‌ها را خاطر جمع کنم: متن ماکیاولی حقیقتاً دشوار است. بازنویسی نثر وی

برای [تسهیل] ادراکمان کمکی به آسان‌تر ساختن آن نخواهد کرد. این کار صرفاً به «همگن سازی» بیشتر نثر وی، یعنی نزدیک‌تر ساختن آن به زبان، فرهنگ و فهممان از سیاست و تاریخ خدمت می‌کند. چنین کاری خیالی باطل خواهد بود: [زیرا] دقیقاً در فاصله موجود بین زبان و فرهنگمان از زبان و فرهنگ اوست که ابزارهای سودمندی برای فهم هر دوی آن‌ها می‌یابیم.

علاوه بر این، احتمالاً خوانندگان انگلیسی‌زبان امروزی، به دلیل دشواری فوق‌العاده کار ترجمه نثر ماکیاولی، آن را دشوار می‌یابند. بگذارید بی‌درنگ آن‌ها را نیز خاطر جمع کنم: خوانندگان ایتالیایی زبان نیز امروزه نثر ماکیاولی را دشوار می‌یابند.^(۵) ماکیاولی، برای بنا کردن نظریه جدید خود در باب سیاست، مقولات را بسط و گسترش می‌دهد، و مفاهیم، واژگان و تعابیر قدیمی را دستکاری می‌کند. او تصمیم می‌گیرد به جای زبان لاتین گویش محلی ایتالیایی را به کار گیرد، زبانی که هنوز در روزگار خود ماکیاولی نیز [در قیاس با لاتین] زبانی نوپا، و از این رو منعطف‌تر، لیک مبهم‌تر و گاه گیج‌کننده‌تر نیز بود. بنابراین ترجیح من آن ترجمه‌هایی است که به معنای تحت‌اللفظی زبان ماکیاولی نزدیک‌ترند. این گزینه، باز هم، احتمالاً قرائت متون وی را دشوارتر خواهد ساخت، اما از توهم وضوح و شفافیتی جلوگیری می‌کند که اثر نامطلوبش صرفاً قسمی توهم درک خواهد بود. به هنگام ضرورت، تا حدودی ترجمه‌های موجود را اصلاح می‌کنم و، هر زمان که برای فهم قطعه‌ای مفید باشد، دلیل این اصلاح و تصحیح را نیز بیان خواهم کرد. با این کار، امیدوارم به فهم بهتر تفکر ماکیاولی یاری برسانم. بیش از همه، امید دارم در آشنا ساختن خوانندگان با نظریات، مفاهیم و زبان ماکیاولی سهمی داشته باشم.

در کتاب حاضر، سعی کرده‌ام بدان مضامین، احتجاجات و تفکراتی

اشاره کنم که به نظر خود من استخوان‌بندی نظریه سیاسی ماکیاوولی را تشکیل می‌دهند. در فصل ۱، به اختصار محیط اجتماعی ماکیاوولی، به علاوه پس‌زمینه فرهنگی، سیاسی و دینی وی را توصیف می‌کنم. کار [فکری و قلمی] ماکیاوولی به منزله یک اقدام فکری اصیل برجسته و متمایز است، و این اقدام را هنگامی می‌توان بهتر فهمید که در بطن زمینه تاریخی اش قرار گیرد. من از این سخن خواهم راند که حوادث تاریخی شگرفی که پس از مرگ لورنتسو دِ مدیچی^۱ [پیر] در سال ۱۴۹۲ رخ داد و تهاجم فرانسه به ایتالیا در سال ۱۴۹۴ تغییری دوران‌ساز را در آگاهی از [چپستی] انسان‌ها، نقششان در جهان، امکان عمل آن‌ها و خود معنای تاریخ رقم می‌زند. اگرچه، همچنین نشان خواهم داد که چنین تغییر دوران‌سازی در قلب فراشد تاریخی بس دیرپاتری اتفاق می‌افتد که پیش‌تر تغییر شکل و شکل‌دهی به آگاهی انسان‌ها را شروع کرده بود: اومانیسیم و رنسانس. قصد من این است که به خوانندگان نشان دهم این فراشد تاریخی دیرپا و این حوادث شگرف و ناگهانی به اتفاق ماهیت استثنایی محیط فلورانس را توضیح می‌دهند، که ماکیاوولی در بطن آن تفکر انقلابی خود را بسط و گسترش می‌دهد.

چنین محیطی نه‌تنها محیطی جغرافیایی است، یعنی نواحی فلورانس و توسکانی که یکی از گهواره‌های اصلی تمدن اروپایی است، بلکه همچنین محیطی است سیاسی، بدین معنا که بحران سال ۱۴۹۴ امکان تجربه کردن فرمی رادیکال‌تر از دموکراسی و مشارکت عامه مردم را در حکومت فلورانس فراهم می‌آورد. من از نقشی بحث خواهم کرد که ماکیاوولی در این دوره تاریخی استثنایی ایفا می‌کند، و این‌که چگونه تجربه سیاسی دست اول او بنیان آثار بزرگ او را شکل می‌دهند، آثاری که

1. Lorenzo de' Medici

پس از آن نوشته شده‌اند که او، در پی سقوط جمهوری [فلورانس]، یا، چنان‌که خود می‌گوید، پس از نزول تباهی،^۱ مقام و منصب خویش را از دست می‌دهد.

تصمیم گرفته‌ام تفکر ماکیاولی را از خلال آثار بزرگش بررسی کنم: گفتارها دربارهٔ لیوی، شهریار، تواریخ فلورانس و هنر جنگ، و در عین حال از ارجاع به آثار دیگری که به فهم تفکر سیاسی ماکیاولی کمک می‌کنند غفلت نورزم. این آثار را به ترتیب در فصول ۳ تا ۶ تحلیل می‌کنم. تخصیص یک فصل به هر کدام از کتاب‌های او امکان حفظ وحدت و پیوستگی آثار مزبور را فراهم می‌سازد. ماکیاولی در هر یک از کتاب‌های خود به واسطهٔ یک موقعیت سیاسی متفاوت و ادار به تحلیل سیاست، تاریخ و پیوند آن‌ها می‌شود. با این حال، به هیچ وجه قصد ندارم، همانند بسیاری از دانش‌پژوهان، اظهار کنم که موضع ماکیاولی به تبع تغییر اوضاع و احوال سیاسی تغییر می‌یابد. به عکس، او به کرات موضع سیاسی خود را تصدیق می‌کند، و آن را در زمینه‌های مختلف و با روش‌شناسی‌های متفاوت بازسازی می‌کند. به منظور فراچنگ آوردن شالودهٔ نظری تفکر سیاسی ماکیاولی و انسجام آن، تصمیم گرفته‌ام آثار بزرگ ماکیاولی را با تخصیص فصل ۲ به ایده‌های فلسفی وی معرفی کنم، ایده‌هایی که در بن‌جمیع تولیدات [فکری و قلمی] وی نهفته‌اند.

تاریخ تفکر سیاسی ماکیاولی همچنین تاریخ از آن خود ساختن این تفکر، تاریخ استفاده‌ها و سوءاستفاده‌ها از آن، و تاریخ مفسران وفادار و تحقیرکنندگان آن است. این تاریخی است که در راستای تبارشناسی تفکر سیاسی و فلسفهٔ اروپای مدرن امتداد می‌یابد. در دو فصل آخر کتاب حاضر به اختصار این تاریخ را از مجرای تفاسیر عمدهٔ تفکر ماکیاولی، از

1. post res perditas

سده شانزدهم تا سده بیستم، بازسازی می‌کنم. نشان خواهیم داد که مهم‌ترین فیلسوفان سیاسی تاریخ مغرب‌زمین چگونه درگیر تفکر و میراث فکری ماکیاولی می‌شوند. قصدم تلخیص تمامیت فلسفه سیاسی آن‌ها نیست. این کار بیشتر تعقیب ایشان در مسیر تفاسیر خاصشان و شرح پاسخ‌هایی است که احساس می‌کنند مجبورند به چالشی بدهند که نظریه ماکیاولی آن را بازنمایی می‌کند. همچنان که درباره ارسطو، یا افلاطون، یا شمار اندکی از دیگر متفکران پیشگام صدق می‌کند، پس از ماکیاولی نیز تفکر سیاسی غرب دیگر همان تفکر پیشین نخواهد بود.

ماکیاولی همچنین نویسنده‌ای است ادبی. آثار شاعرانه وی را عموماً کم‌اهمیت تلقی کرده‌اند. در آثار شاعرانه وی به سهولت می‌توان بسیاری از مضامین مهمی را یافت که همچنین وجه مشخصه آثار تاریخی و سیاسی، و به صورتی کلی‌تر، فلسفه و، البته، تجربه زندگی‌نامه‌ای اوست: فصل‌ها،^۱ شعری مختص به بخت،^۲ جاه‌طلبی، اتفاق (اثری متعلق به پیش از سال ۱۵۱۲)، اشعاری درباره دوران تاریخی، همانند دو [اثر با عنوان] یادبود دهمین سال^۳ (۱۵۰۴ و ۱۵۱۴)، و اشعاری در باب فساد و تباهی جهان حاضر، شبیه اثر ناتمام درازگوش^۴ (الاغ طلایی، اثری متعلق به حول و حوش سال ۱۵۱۲). ماکیاولی پس از سقوط جمهوری و تبعید سیاسی در سان کاشانو^۵ نیز داستانی کوتاه، با عنوان قصه کوتاه بلفاگور آرچی‌دیاؤلو^۶ (بلفاگور، ۱۵۱۸)، و همچنین متنی نظری درباره زبان (یا دست‌کم نسخه‌ای اولیه از آن، که حول و حوش سال ۱۵۲۱ نوشته شده است، و سرانجام نویسندگانی دیگر آن را تصحیح کرده‌اند)، گفتار یا مکالمه‌ای در باب زبان‌ها، و برخی از جالب‌ترین و طعنه‌آمیزترین نامه‌ها را به پاره‌ای از نزدیک‌ترین دوستانش، از جمله گوئی‌تچار دینی و وتوری،

1. *Capitoli* 2. *fortuna* 3. *Decernali* 4. *L'Asino* 5. *San Casciano*
6. *La favola di Belfagor Arcidiavolo*

می‌نویسد. هرچند، بی‌تردید شاهکار ماکیاولی کمدی مهرگیاه^۱ (۱۵۱۸)، یکی از خنده‌دارترین و جسورانه‌ترین کمدی‌ها در کل تئاتر اروپای اوان دوران مدرن، است.

مهرگیاه از عشق، رابطه جنسی، فریفتن، بی‌وفایی، ساده‌لوحی و دورویی انسان‌ها سخن به میان می‌آورد. همانند بسیاری از آثار ادبی دیگر، می‌توان آن را به مثابه استعاره یا حتی بازنویسی تمثیلی تزیینی سیاسی ماکیاولی قرائت کرد، تزی که در آثار بزرگ وی بسط یافته است. هرچند، تصور نمی‌کنم چنین رویکردی درست باشد. این نوع رویکرد استعاری به درک ارزش هنری واقعی این آثار لطمه خواهد زد. وانگهی، حتی اگر از دریچه تمثیلی به محتوای آثار ادبی بنگریم، باز هم چیزی به درک و فهم تفکر سیاسی و فلسفه ماکیاولی نمی‌افزاید. [چرا که] حتی اگر اشعار، کمدی‌ها و داستان‌های ماکیاولی را قسمی بازنویسی نظریه سیاسی وی قلمداد کنیم، [در این صورت] آن‌ها کماکان چیزی بیش از بازنویسی نیستند. از این رو، ترجیح می‌دهم آن‌ها را از این اثر مقدماتی، که به ایده‌های سیاسی، تاریخی و فلسفی ماکیاولی اختصاص دارد، کنار بگذارم. این کار همچنین به معنای بازشناسی این نکته است که ذهن ماکیاولی چنان وسیع و گشوده است که، در لحظات مختلف زندگی خود و در اوضاع و احوال متفاوت شخصی، بر برون‌دادهای فکری گوناگون تمرکز می‌کند. نویسنده همان است، لیک نیت وی متفاوت است. به جای کندوکاو در کل تولیدات [فکری و قلمی] ماکیاولی، خوانندگان را از رهگذر آشنایی با آثار سیاسی، تاریخی و نظامی وی پیش می‌برم و آثار ادبی او را کنار می‌گذارم.

دیگر دانش‌پژوهان، پیش‌تر، به برخی از مضامینی که در کتاب حاضر تحلیل کرده‌ام اشاره کرده‌اند؛ [لیک] بعضی از آن‌ها را در نوشته‌های

1. *La Mandragola*

موجود [پژوهشی دربارهٔ ماکیاولی]، به خصوص در آثار دانش‌پژوهان جریان غالب، به کرات و پیوسته دست‌کم گرفته‌اند. در این زمینه تلاش می‌کنم پرتوی متفاوت بر [پیکرهٔ تفکر] ماکیاولی بیفکنم، و آثار وی را با عطف به آن چیزی عرضه دارم که فکر می‌کنم ماهیت آن آثار است: بنیانی انقلابی برای تفکر سیاسی مدرن.

یادداشت‌ها

1. *Il Novellino, The Hundred Old Tales, LXXXIV.*
۲. برای مثال، بنگرید به:
J. G. A. Pocock, *The Machiavellian Moment*, Quentin Skinner, *Machiavelli: A Very Short Introduction*, Maurizio Viroli, *Machiavelli*, or Philip Pettit, *Republicanism: A Theory of Freedom and Government*.
3. Italo Calvino, 'Why Read the Classics?'
در کمال شگفتی، ترجمهٔ انگلیسی یک علامت سؤال را بر عنوان به‌مراتب کم‌ابهام‌تر نسخهٔ ایتالیایی ('Perché leggere i classici') افزوده است.
۴. به‌ویژه هنگامی که قادر به خواندن متن اصلی ایتالیایی باشیم. همچنان که در مورد ارسطو و اسپینوزا، و دکارت و هگل، صدق می‌کند، خواندن مستقیم متن اصلی به تفوق بر لغزش‌های کوچک و اشتباهات بزرگ در برخی از ترجمه‌های انگلیسی موجود از ماکیاولی کمک خواهد کرد.
۵. «ترجمه‌ای» جدید از شهریار ماکیاولی به‌تازگی انتشار یافته است: ترجمه‌ای به زبان ایتالیایی مدرن. بنگرید به:
Machiavelli, Il Principe. Edizione del cinquecentennale.

